

افتاده بود یعنی آقای نخست‌وزیر را یا تیر زده بودند افتاده [بود] یک پوکه فشنگ پیدا کردیم، پوکه را هم من برداشتم نزد خودم نگه داشتم، آقای سرگرد محبوبی که ایشان هم آنجا تشریف داشتند اسلحه را با پوکه از بنده گرفتند، اسم مرا یادداشت کردند، و بعد ما مشغول متفرق کردن جمعیت شدیم، دیگر نفهمیدیم که مقتول را کی برداشت برد، قاتل را هم که دستگیر شده بود سرپاسبان ۳ اسدالله فرخنده کلام و چند نفر دیگر از پاسبانهای انتظامی آوردند کلانتری ۸، امضاء.

س - از آن نقطه که آقای نخست‌وزیر زمین افتاده بود تا آن نقطه که قاتل دستگیر شده بود چقدر فاصله داشت [؟]

ج - تقریباً دو قدم سمت راست عقب فاصله داشت، و پس از آن هم ما اسلحه را از او گرفتیم بوسیله یک دشنه نوک‌تیز که همراه داشت به مأمورین حمله کرد و فرار کرد، مأمورین او را تعقیب کردند تا دستگیر کردند، امضاء.

س - در چه نقطه دستگیر کردند [؟]

ج - من دیگر نفهمم، مأمورین پاسبان دیگر که آنجا بودند او را تعقیب کردند و گرفتندش، امضاء.

س - قاتل چند نفر بود که یکی از آنها دستگیر شده است [؟]

ج - من نمی‌دانم فقط یک نفر را که اسلحه دستش بود گرفته بودند که من رسیدم کمک کردم، هفت تیر را از دستش درآوردم، دو نفر مأمور کارآگاهی دیدم که یکی از آنها خون آلود شده، امضاء.

س - قاتل که دستگیر شده بود چه مشخصاتی داشت [؟]

ج - من درست متوجه و مشخصات او نشدم، اینقدر می‌دانم که جوان بود، امضاء.

س - از کسانی که ناظر قضیه بودند و یا در صحن مسجد بودند شما کسی را شناختید، منظور اشخاصی غیر از پاسبانها هستند [؟]

ج - مردم زیاد توی مسجد بودند، من کسی را نشناختم، امضاء.

س - شما از اشخاص دیگر نشدید که قاتل اشخاص دیگر را هم همراه داشته است یا خیر [؟]

ج - خیر، امضاء. <http://www.chebayadkard.com>

متن بازجویی از جهانگیر کاوه حقیقی پاسبان شماره ۸۱۳*

شیر و خورشید

وزارت کشور

شهربانی کل کشور

برگ بازجویی و صورت نشست [جهانگیر کاوه حقیقی]

تاریخ ۱۳۲۹/۱۲/۱۶

س - خودتان را معرفی نمایید.

ج - جهانگیر فرزند شیر شهرت کاوه حقیقی دارای شناسنامه شماره ۶۳۰۵۸ صادره از شیراز، ۳۰ سال دارم، شغل پاسبان، شماره ۸۱۳، مأمور کلانتری بخش ۸، اهل شیراز، ساکن تهران، بخش ۸ گذرپاشی کوچه آرامنه منزل حاج عبدالوهاب مرحوم، زن و بچه دارم، سواد دارم، امضاء.

س - چند مدت است که در شهربانی مشغول خدمت هستی [؟]

ج - از سال ۱۳۲۶ داخل خدمت شهربانی شده‌ام، امضاء.

س - قبل از خدمت شهربانی چه شغلی داشتید [؟]

ج - یافته پارچه بودم، امضاء.

س - چند مدت است که در کلانتری ۸ مأمور هستید [؟]

ج - از بدو ورود به خدمت شهربانی پس از سه ماه خدمت در کلانتری سه مأمور کلانتری ۸ شده و تاکنون در آنجا مشغول هستم، امضاء.

<http://www.chebayadkard.com>

• صفحات ۲۸ تا ۳۰ پرونده.

س - امروز در کجا مأموریت داشتید [؟]

ج - امروز صبح ساعت ۸ مأمور مسجد شاه بودم برای ختم آقای فیض، امضاء.
س - مأموریت شما در کدام نقطه مسجد بوده و چه اتفاقی رخ داده، مشاهدات خود را و عملی که انجام داده‌اید شرح دهید [؟]

ج - من در جلوحوض آب صحن حیاط مسجد شاه طرف سمت شمال مأمور بودم، مشاهده کردم در حدود ساعت ده و چهل دقیقه بود که صدای تیر آمد، متوجه شدم به سمت راست که صدای تیر آمد، یعنی جلو درب شمال مسجد که واقع در صحن حیاط... دوسه نفر پاسبان دور یک نفر را گرفته‌اند و آن یک نفر کاردی در دست داشت، و یک نفر هم افتاده بود روی زمین، از پشانی سمت چپ [او] خون جاری بود، من رفتم نزدیک، از عقب آن یک نفر را بنام عبدالله فرزند موحد که دستش کارد^۵ بود بغل کردم، برگشت یا کارد به من حمله کرد، بطوری که آرنج سمت راست کت من پاره شد و از دست من خود را بیرون کشیده و متواری شد، بنده در تعقیب آن یعنی همان عبدالله پسر موحد که کارد دمش بود برآمدم، او از مسجد خارج شد، یعنی از درب مغربی صحن بطرف بازار فرار می‌کرد، بنده در تعقیب او رفتم جلو بازار زرگرها، آن را دستگیر نمودم که بعداً سر پاسبان که اسمش ذرنظرم نیست رسید با چند نفر پاسبان آن را به کلاتری آوردیم، بنده خودم در حضور اشخاصی که صورت مجلس تنظیم [کردند] او را تفتیش نمودم، ضمن صورت مجلس کارد و قرآن را از جیبش بیرون آوردم، و انگشت شست دست راست من در همان موقع که من او را بغل کرده بودم در نتیجه ضربه کارد او مجروح شد، امضاء.

س - تیر را که خالی کرده بود [؟]

ج - من فقط صدای تیر را شنیدم، ولی متوجه نشدم که چه کسی تیر خالی کرد، امضاء.
<http://www.chebayadkard.com>

س - آن شخصی که گفتید بزمین افتاده بود و خون از سرش جاری بود که بود [؟]

ج - من نشناختم، ولی بعداً فهمیدم که جناب آقای رزم‌آرا نخست‌وزیر بوده

* در متن اصلی ابتدا «چاقو» نوشته شده است و سپس تبدیل به «کارد» گردیده است.

س ... چطور شد که همان شخص یا بودن مأمورین موفق به فرار شد. تا اینکه در بازار او را گرفتند [؟]

ج - برای اینکه یک مرتبه از وسط پاسبانان خود را خارج کرد و یک مرتبه با کارد به پاسبانان حمله کرد، پاسبانان از اطرافش متفرق شدند و جلوان باز بود، متواری شد، امضاء.

س - شما گفتید من او را از عقب بغل کرده بودم چطور شد ول کردید [؟]
ج - بطوری که عرض کردم با کارد دست مرا مجروح کرد، در نتیجه خودش را رها کرده و فرار کرد، که من مهلت نداده در تعقیبش دویدم و در بازار او را گرفتم، و پشت سرم سر پاسبان و پاسبانان رسیدند او را به کلانتری بردیم، امضاء.

س - وضعیت انتظامات صحن حیاط به چه قرار بود، آیا آمدن و رفتن مردم آزاد بود یا خیر [؟]

ج - جمعیت زیادی پشت سر پاسبانان ایستاده بودند و آمد و رفت مردم هم آزاد بود و خود رئیس کلانتری ۸ هم در صحن حیاط قدم می زد، امضاء.

س - همان شخص [را] که شما کاملاً دیدید و شناختید چطور آدم [ی] بود [؟]
ج - بلی من کاملاً آن شخص [را] شناختم، و همان شخص بود که خودم تعیب کردم و در بازار گرفتم و سرش طاس بود آثار خون در سر و صورتش بود که به کلانتری بردیم، در آنجا خود را عبدالله رستگار فرزند محمد معرفی نمود، که بعداً همان شخص [را] من با اتفاق سایر مأمورین آورده تحویل اداره آگاهی نمودیم، امضاء.

متن بازجویی از فریدون محمدی*

نام بازجو: ربیعی

شیر و خورشید

وزارت کشور

شهریانی کل کشور

برگ بازجویی و صورت نشست فریدون محمدی کارآموز

تاریخ ۱۳۲۹/۱۲/۱۶ <http://www.chebayadkard.com>

س - خود را معرفی کنید.

ج - فریدون فرزند غلامرضا، شهرت محمدی، شغل کارآموز آموزشگاه پاسبانی، ساکن تهران، خیابان خانی آباد کوچه تهرانچی، منزل شخصی، عیال و اولاد، عیال دارم، اولاد ندارم، سواد دارم، متولد سال ۱۳۰۲، امضاء.

س - چند مدتی است که در شهریانی استخدام و کارآموز می باشید [؟]

ج - شش ماه و نیم است، امضاء.

س - جریان قضیه مسجد سلطانی و سوء قصد نسبت به نخست وزیر و مشاهدات خود را شرح دهید.

ج - صبح که ما را با اتفاق چند نفر از پاسبانهای کارآموز به مسجد سلطانی بردند، هر یک از پاسبانها را به فاصله پنج قدم به خط سیر عابرین گذاشتند، و من طرف دست راست موقع ورود به صحن حیاط مسجد نفر چهارمی واقع شده بودم و ایستاده بودم و موقعی که آقای نخست وزیر تشریف می آوردند، از پشت سر من همین کسی را که دستگیر کرده اند پرید به جلو و در همان موقع تیری به نخست وزیر شلیک نمود و

* صفحات ۵۰ و ۵۱ پرونده.

نخست وزیر دو قدم از من جلوتر بود، یعنی رد شده بود که این شخص ضارب به جلو پرید و پشت آقای نخست وزیر واقع شده و شلیک نمود، تا شلیک کرد من او را گرفتم، وعده [ای] بسر ما ریختند و همان موقعی که من او را از پشت گرفتم، دست همان شخص بالا بود، و چون ازدحام کثیری شده بود، متوجه نشدم که دوباره دو تیر یا سه تیر شلیک نمود و چون در همان موقع عده [ای] سر ما ریخته بودند و می زدند و من اسلحه نداشتم و این شخص قصد فرار داشت ناچار شدم بیضه او را گرفتم، و وقتی دولا شدم سر من به نیم تنه او رسید، و او به این جهت توانست با اسلحه به سر من که زخمی شده است بزند تا من او را رها کنم، با این وصف او را ول نکردم، و با عده [ای] گرفته تا دالانی که به بازار راه دارد بردم، همانجا یک عده زیاد از پاسبانها از من گرفته و به من گفتند که به بیمارستان بیایم، چون در اثر خونریزی زیاد که از سرم می شد و جلوگیری از راه رفتن می نمود و چشمهایم را خون گرفته بود از این جهت من از آنجا برگشتم به توی صحن حیاط که یک نفر که خود را مأمور آگاهی معرفی می کرد و اسلحه دستش بوده و قبلاً یک نفر افسر و پاسبان او را گرفته بودند من هم کمک کردم بردیم به کلانتری و همان شخص قاتل هم توی کلانتری بود که در همان [جا] به من هم بد می گفت، امضاء.

<http://www.chebayadkard.com>

متن بازجویی از مصطفی پازوکی (یکی از «محققین» رزم آرا)

و مرحوم خلیل طهماسبی

شیر و خورشید

وزارت کشور

شهربانی کل کشور

برگ بازجویی و صورت نشست [مصطفی پازوکی]

تاریخ: ۱۳۲۹/۱۲/۱۶

س - اسم شما چیست، خود را معرفی کنید.

ج - مصطفی فرزند محمدشهرت پازوکی، شغل سرپاسبان ۳ اهل تهران متولد ۱۳۰۸، ساکن تهران بخش ۷ خیابان دولا به کوچه مسجد، خانه سرشماری شماره ۱۷، عیال [و] اولاد ندارم، سواد دارم، تبعه دولت ایران، مذهب اسلام، امضاء.

س - چه مدتی است مشغول خدمت سرپاسبانی و استخدام شهربانی هستید [؟]

<http://www.chebayadkard.com>

ج - چهار ماه است، امضاء.

س - شما مأمور کجا بودید [؟]

ج - مأمور نخست وزیری بودم، امضاء.

س - در نخست وزیری چه مأموریتی داشتید [؟]

ج - اسکورت^۱ بودم، امضاء.

س - معنی اسکورت^۲ را من نمی فهمم، مقصود از اسکورت^۳ چه است [؟]

ج - محافظت نخست وزیر بودم، امضاء.

۱. در متن: اسکورت.

س - امروز صبح باتفاق نخست وزیر کجا رفتید و جریانی که از بدو رفتن واقع شد در حضور عبدالله بیان کنید.

ج - ساعت درنظرم نیست، وقتی درب مسجد نخست وزیر که پیاده شد، ما هم در اتوبوسی دیگر بودیم و در معیت وی پیاده شدیم، در طرفین نخست وزیر حرکت کردیم، من سمت راست نخست وزیر بوده و حرکت می کردم، دو نفر دیگر از مأمورین ما که همراه بودند پشت سر ما بودند. یکیشان الله یار جلیوند، یکی لطیف طاهونی، پشت نخست وزیر همین طور می آمدیم، آمدیم تا آن صحن مسجد که رسیدیم بین حوض و صحن سنگ فرش شده بغل نخست وزیر می رفتیم، دیدم صدای شلیک تیر آمد، تا برگشتم صدای تیر توی گوشم بود و گوشم صدای خفکان می داد، تا برگشتم دو تا تیر دیگر خالی شد، برگشتم ایشان را دیدم (اشاره به عبدالله) که اسلحه دستش است، پریده زود دودستی همان دستی را که اسلحه داشت گرفتم، اسلحه را بزور از دستش درآوردم و گرفتم، پشت سر بنده جلیوند و طاهونی هم بودند، این شخص را بغل کردند، مأمورین شهربانی نمی شناختند، و ایشان را از دست بنده و آنها گرفته، و چون ما را نمی شناختند، ماها را هم مثل او گرفتند آوردند به اداره شهربانی، امضاء.

س - موقعی که از اتومبیل پیاده شدید شما... چند نفر مأمور بودید [؟]

ج - دو نفر با ساعی الله یار جلیوند و لطیف طاهونی. امضاء.

س - تا کجای مسجد به همراه آقای نخست وزیر آمدید که صدای تیر شنیدید [؟]

ج - تا صحن مسجد شاه، آنجا شلیک شد، مابین حوض و آن سنگ فرش بالای

نمازخانه، امضاء.

<http://www.chebayadkard.com>

س - صدای چند تا تیر استماع کردید که متوجه شدید این شخص تیر خالی

می کند و شلیک می کند [؟]

ج - بنده چهار تا تیر شنیدم، امضاء.

س - بعد از آنکه صدای چهار تیر را شنیدید متوجه شدید که این شخص شلیک

می کند [؟]

ج - بنده صدای تیر اول [؟] را که شنیدم متوجه شدم که به ... تیر خالی

می کند، تا برگشتم دیدم ایشان (اشاره به عبدالله) که اسلحه دستش است، تا خواستم

بگیرم سه تا تیر دیگر خالی کرد که یکی به سرش و دو تا به پهلویش اصابت کرد،

امضاء. دستش را که اسلحه داشت گرفتم، زور می آوردم که اسلحه را از دستش بیرون بیاورم، دیدم دو نفر مأمورین که با من بودند از پشت بغل کردند ایشان را، در این مابین مأمورین شهرستانی چون ما را نمی شناختند ایشان را از دست ما گرفته و ماها را هم گرفتند، امضاء.

ص - در صورتی که شما آقای عبدالله موحد را در حین آنکه اسلحه دستش بود گرفتید، آن دو مأمور رفیق شما این قضیه را دیدند و کمکی هم با شما کردند یا خیر [؟]
ج - بلی دیدند، و وقتی بنده ایشان را گرفته بودم، آن دو نفر مأمورین که با من بودند ایشان را بغل کردند، البته منظور عبدالله موحد است، امضاء.

ص - اسلحه [ای] که از دست ایشان گرفتید کجاست، آیا همین اسلحه است [؟]

ج - این اسلحه نیست، و این اسلحه مال مأمورین است، امضاء.
ص - علائم و مشخصات اسلحه [ای] که از دست آقای عبدالله موحد گرفته بودید بگوئید.

ج - چون شلوغ بود متوجه نشدم که چه سیستمی بوده، همین طور بنظر آمد، دیدم والتر است و فشنگ گیر کرده بود و روپوش عقب بود، ولوله جلو بود، امضاء.

ص - موقعی که ایشان را دستگیر کردید آیا رفیقی هم همراهش بود یا تنها بوده، و از ناحیه کس دیگری هم تیر خالی شد یا نه، آیا تیر همین شخص شلیک کرد و یا کس دیگری شلیک کرد [؟]
<http://www.chebayadkard.com>

ج - تقریباً چهار نفر را پشت سر ایشان دیدم، ولی اسلحه در دست ایشان (اشاره به عبدالله) بود، امضاء.

ص - آنها هم اسلحه داشتند [؟]
ج - آنها را من ندیدم که اسلحه دستشان باشد، اسلحه فقط دست ایشان بود، امضاء.

ص - مأمورینی که اسلحه را از دست عبدالله گرفتید چند نفر بودند [؟]

ج - یکی بنده بود و اسلحه را خود بنده گرفتم، امضاء.

ص - چند نفر دیگر آنجا بودند، البته منظور مأمورین است [؟]

ج - مأمورین زیاد بودند، امضاء.

س - اگر اسامی آنها را می دانید بگوئید [؟]

ج - هیچ کدام اسمشان را نمی دانم، فقط یک پاسبان را نظرم هست، هم او اسلحه را از دست من گرفت برد، اسلحه من و اسلحه ضارب، امضاء.

سؤال از آقای عبدالله موحد [خلیل ظهاسبی]

س - اظهاراتی که شنیدید، آیا مصطفی بازوکی را می شناسید، و در مقابل شما نشسته است [؟]

ج - خیر، امضاء.

س - اظهاراتی را که در حضور شما نمود شنیدید یا خیر [؟]

ج - بلی شنیدم، امضاء.

س - در مقابل اظهارات ایشان چه جوابی دارید بگوئید [؟]

ج - بنده ایشان را نمی شناسم، اصلاً.... و نمی دانم چه می گوید، و برای خوردن ناموس خود را گرو می گذارند، امضاء.

س - موضوع ناموس گرو گذاشتن درست، ولی آیا این شخص اسلحه [شما را] با مأمورین دیگر از دست شما گرفته یا خیر [؟]

ج - خیر، امضاء.

س - سؤالات خود را آقای مصطفی بازوکی پس از خواندن امضاء می کند.

ج - بلی امضاء می کنم، امضاء.

سؤال از مصطفی بازوکی

[س] - برای چی شما کت خود را روی شانه انداخته اید [؟]

ج - در آن موقعی که بنده عبدالله را دستگیر کردم و دور و بر ما را گرفته بودند، چون مأمورین و مردم ما را نمی شناختند، و ما را جزیه^{۲۲} همدستان ایشان دستگیر کردند، در این مابین متوجه شدم که پشتم سوخت و در شهربانی دیدم پشتم زیاد سوزش می کند، متوجه شدیم که زخمی شده ام، و مرهنگ پانسمان کرد و معلوم شد که ضربت چاقویا کارد بوده است، امضاء.

س - چه کسی شما را زد [؟]

<http://www.chebayadkard.com>

ج - این را متوجه نشدم، امضاء.

س — عجلتاً زیر جوابهای خود را امضاء کنید.
ج — اطاعت می شود، امضاء.

<http://www.chebayadkard.com>

متن بازجویی از صادق رجب بی دندان*

شیر و خورشید

وزارت کشور

شهربانی کل کشور

نام بازجو: [؟]

تاریخ روز ۱۶/۱۲/۱۳۳۹

س - هویت خود را بیان کنید.

ج - صادق رجب بی دندان فرزند اصغر شماره شناسنامه ۱۰۹ صادره از بخش ۴ تهران، ساکن تهران خیابان خانی آباد، کوچه باغ چال، منزل شخصی، شغل کارآموز آموزشگاه پاسبانی، بدون عیال و اولاد، مذهب مسلمان، سواد دارد، امضاء.

س - امروز در کجا خدمت داشتید [؟]

ج - در مسجد سلطانی که از ۸ صبح بدستور افسر نگهبان نیروی احتیاط به جلو خان مسجد شاه آمده و مشغول انجام وظیفه گردید [م] ، امضاء.

س - در محل مأموریت شما چه اتفاق افتاد، جریان را مشروحاً بیان نمایید [؟]

ج - در ساعت ۱۰/۱۵ که در محل مأموریت بودم مشاهده شد که جناب آقای نخست وزیر وارد حیاط مسجد شاه شد، که قبل از رسیدن به این جانب یعنی تقریباً ۱۵ قدم مانده سه صدای تیر... شنیدم که بطرف مشارالیه خالی گردید، و بلافاصله مردم ازدحام نموده و مشاهده نمودم که شخصی در حالی که یک چاقو در دست دارد بطرف مأمورین حمله نمود و از درب طرف بازار بزازها فرار و رو به خیابان حرکت نمود، وسط بازار توسط سرپاسبان ۳ فرخته کلا [م] و کارآموز فریدون محمدی و این جانب که سریعاً ضارب را تعقیب نمودیم دستگیر و بتوسط و همکاری سرگرد رأفت* مشارالیه را از

۵ صفحات ۳۱ تا ۳۳ پرونده. <http://www.chebayadkard.com>

محل به کلانتری بخش ۸ آورده و تحویل افسر نگهبان دادیم، امضاء.

س - ضارب تنها بود یا اشخاصی با او بودند و به او کمک می نمودند [؟]

ج - چون پس از خالی نمودن تیر ازدحام شد، من بجز ضارب شخص دیگری را که به او کمک کند مشاهده نمودم، و ضمناً من و همراهانم قاتل را به کلانتری آورده، و دیگر از جریانی که در آنجا اتفاق افتاد اطلاعی ندارم، امضاء.

س - در موقع حرکت دادن قاتل به کلانتری آیا اظهاراتی نمود [؟]

ج - در حالی که دستهای قاتل را گرفته و به کلانتری می آوردم، در راه فریاد می زد [؛] زنده باد اسلام، وطن فروش را باید کشت، امضاء.

س - اسلحه و کارد او پس از خالی کردن تیر در کجا بود و اکنون تحویل داده اید [؟]

ج - اسلحه کمری او را ندیدم، من در موقعی او را مشاهده نمودم که کارد در دست داشت و به مأمورین حمله می نمود، و موقعی که او را دستگیر کردیم کارد را در جیب خود مخفی نموده بود که سرپاسبان سوم فرخنده کلا [م] که گروه بان آموزشگاه می باشد او را به اتفاق سرگرد رأفت^۵ و چند نفر دیگر تحویل کلانتری دادند و من سر پست خود رفتم، امضاء.

س - پس از آنکه سرپست خود رفتید اتفاق دیگری نیفتاد [؟]

ج - خیر، امضاء.

س - گزارش جریان را تنظیم و به چه مقامی تسلیم نموده اید [؟]

ج - در ساعت ۱۱/۳۰ گزارش را مطابق اظهارات فوق تنظیم و به معاونت کلانتری ۸ تقدیم نمودم، امضاء.

س - از هویت قاتل و نشانی ظاهری او اطلاعی دارید بیان نمائید [؟]

ج - از هویت او اطلاعی ندارم، ولی نشانی ظاهری او قد کوتاه و سفیدرو و چهارشانه و حدود ۲۵ سال و تهریش داشت، دارای لباسی متوسط و بدون پالتو بود، امضاء.

س - در موقعی که این اتفاق افتاد، اشخاصی را در محل شناختید [؟]

ج - هیچکس را نشناختم، امضاء.

گزارش سرگرد رأفت *

شیر و خورشید

وزارت کشور

شهربانی کل کشور

شماره ۴/۲۵

تاریخ ۱۳۲۹/۱۲/۱۶

بنابه دستور ریاست کلانتری این جانب سرگرد رأفت مأمور انتظامات جلونخان مسجد سلطانی بوده تقریباً ساعت ۱۰/۴۵ صبح حضرت آقای نخست وزیر از پله های جلونخان مسجد سلطانی پائین تشریف آورده بنده تا انتهای دالان مسجد استقبال می کردم بمحض ورود به صحن مسجد یک نفر بطرف معظم له حمله ور و چند تیر خالی، در این اثناء سرکار سرگرد نیکوکار نیز رسید، ضارب را دستگیر، در موقع جلب کارد کشیده از دست مأمورین فرار اختیار کرد. تا اینکه مجدداً او را دستگیر به کلانتری آورده در بازار فریاد می کرد [:] ای مردم باید وطن فروشها را کشت، و من فردا در بهشت هستم. البته تا توی کلانتری از این قبیل حرفهای زیاد میزد، در موقع جلب جدیت و تلاش می کرده بلکه از دست مأمورین فرار کند، موفق نگردید. در کلانتری معلوم شد اسمش عبدالله شهرت بستگار می باشد، سرگرد رأفت، امضاء.

<http://www.chebayadkard.com>

* صفحه ۳۴ پرونده.

۵۵ در اصل: خواند.

گزارش سرگرد رأفت درباره ترور رزم آرا *

مورخه ۱۳۲۹/۱۲/۱۶

شیر و خورشید

وزارت کشور

شهربانی کل کشور

بنابه دستور ریاست محترم کلانتری ۸ این جانب سرگرد رأفت مأمور انتظامات جلوتخان^{۱۰} مسجد سلطانی بوده تقریباً ساعت ۱۰/۴۵ صبح حضرت آقای نخست وزیر از پله های جلوتخان مسجد پائین تشریف آورده بنده تا اول صحن استقبال می کردم، در این بین (یک نفر) یک نفر بطرف معظم الیه حمله ور شده و شروع به تیراندازی کرد. در این اثنا سرکار سرگرد نیکوکار که در داخل صحن بود رسید ضارب را دستگیر، در حین جلب کارد از کمرش کشید به مأمورین حمله ور و فرار اختیار کرد، در بازار او را دستگیر، در موقع جلب جدیت می کرد بلکه دوباره فرار کند، و با صدای بلند می گفت ای مردم باید وطن فروشها کشته شوند، و من فردا در بهشت هستم، و تا توی کلانتری بلکه در کلانتری نیز از این قبیل حرفها خیلی اداء می کرده، در بازجویی معلوم شد اسمش عبدالله شهرت رستکار می باشد.

سرگرد رأفت

اعضاء

<http://www.chebayadkard.com>

• صفحه ۴ پرونده.

• در اصل : خوان.

گزارش تحویل دوتن از «محافظین» دستگیر شده رزم آرا

به اداره کارآگاهی*

شیر و خورشید

مورخه ۱۳۲۹/۱۲/۱۶

وزارت کشور

شهریانی کل کشور

گزارش

آقای مصطفی بازوکی فرزند محمد و الهیار جلیلود فرزند عبدالله که به وسیله

آقای انگجی و بختیاری کارمند اداره آگاهی به نگهبان اداره کارآگاهی تحویل شد.

امضاء افسرنگهبان ستوان فرخ [؟]

<http://www.chebayadkard.com>

صورت مجلس اشیاء بدست آمده از مرحوم خلیل طهماسبی *

صورت مجلس

در ساعت ۱۵ روز ۲۹/۱۲/۱۶ در اطاق جناب آقای بهرامی در حضور
امضاء کنندگان زیر از عبدالله موحد متهم به قتل نخست وزیر بازرسی بدنی گردیده
مقداری قفل مخلوط با ادویه دیگری که اظهار می نمود جهت رفع مرض روماتیسم
می خورد با مبلغ چهارریال پول خرد^{۵۰}، و یک کمر بند کشف گردید که عیناً صورت
مجلس می شود.

امضاء باز پرس شعبه اول - مهدوی

امضاء معاون شعبه هفتم ربیعی

۲۹/۱۲/۱۶

۲۹/۱۲/۱۶

امضاء ناخوانا

امضاء بهرامی رئیس اداره آگاهی

۲۹/۱۲/۱۶

۲۹/۱۲/۱۶

<http://www.chebayadkard.com>

۵ صفحه ۷۲ متن

۵۵ دراصل : «خورد».

بازجویی از مرحوم خلیل طهماسبی *

شیر و خورشید

نام بازجو: ستوان ۳ ترکمن

وزارت کشور

شهربانی کل کشور

تاریخ ۲۹/۱۲/۱۶ <http://www.chebayadkard.com>

س - نام و نشان خود را معرفی نمائید.

ج - اسم من عبدالله فرزند موجد شهرت رستگار، اهل تهران، پیشه نجار، فعلاً بیکار، ساکن منزل ندارم، هر شب در یک مسافرخانه می‌خوابم، مذهب اسلام شیعه اثنی عشری، سن ۲۶ سال، شناسنامه دارم شماره‌اش را نمی‌دانم، تبعه ایران، عیال ندارم سواد جزئی دارم بقدر امضاء، امضاء.

س - در مسجد سلطانی شما چه عملی نمودید [؟]

ج - من توی مسجد بودم داخل جمعیت، مردم فرار کردند و من را هم کتک زدند، امضاء.

س - طبق گزارش مأمورین شما به جناب نخست‌وزیر تیراندازی نمودی، به نخست‌وزیر رزم‌آرا، مأمورین را هم با کارد زدی.

ج - من هیچ کس را نزدم.

س - شما [را] در موقعی که بکلانتری آوردند، گفتید من به بهشت می‌روم و شما مأمورین معاویه به جهنم می‌روید.

ج - کسانی که شیعیان علی باشند به بهشت می‌روند و دشمنان خدا به جهنم می‌روند، در پاسخ شما این جواب را دارم، امضاء.

صورت مجلس البسه و... رزم آرا *

شیر و خورشید

وزارت کشور

شهرداری کل کشور

صورت مجلس

پیرو صورت مجلس مورخه ۲۹/۱۲/۱۶ راجع به تحویل اوراق و اشیاء محتوی جیب‌های مرحوم تیمسار رزم‌آراء بوسیله کارکنان بیمارستان سینا در اطاق عمل بیمارستان مذکور به آقای دادستان لباسهای مرحوم تیمسار رزم‌آراء که در اطاق عمل بیمارستان مذکور بوسیله آقای دکتر نبوی و خانم سعیدی ارائه میشود بشرح زیر است:

۱- زیرپیراهن Stape خون‌آلود.

۲- پیراهن گشواری راه‌راه دارای دگمه‌های صدفی عادی بدون دگمه سردست.

۳- کراوات قهوه‌ای راه‌راه کاملاً خون‌آلود.

۴- کت و شلوار و چلیقه قهوه‌ای راه‌راه فاستونی که خون‌آلود است.

۵- پالتو می‌سبزون خاکستری خون‌آلود.

۶- یک جفت کفش قهوه‌ای مردانه ته‌لاستیک.

که کلیه آنها در یک ملافه بیمارستان سینا گذارده و ملافه مذکور بهر بیمارستان سینا که در این صورت مجلس منعکس می‌گردد مهور و عیناً تحویل آقای مهدوی یاز پرمس شعبه اول دادسرای تهران گردید، توضیح اینکه زیرشلوار و جوراب در پای

متوفی باقی مانده است .

امضاء ها:

تحویل شد باز پرس شعبه اول

۲۹/۱۲/۱۶.

دکتر صدرالدین نبوی

۲۹/۱۲/۱۶

فاطمه سعدی (ناظمه فنی بخش جراحی)

۲۹/۱۲/۱۶

رئیس دائره سوم آگاهی

حیدرعلی اربابی

۲۹/۱۲/۱۶

رئیس شعبه ۱۴ آگاهی

فضل الله حنکو

مهر بیمارستان سینا

اعتمادزاده (کارمند شعبه ۱۲)

<http://www.chebayadkard.com>

صورت‌مجلس اشیاء همراه جسد رزم‌آرا در اطاق عمل *

شیر و خورشید

وزارت کشور

شهربانی کل کشور

صورت‌مجلس

در ساعت ۱۱/۳۰ صبح روز ۱۳۲۹/۱۲/۱۶ در اطاق عمل بیمارستان سینا با حضور اعضاء کنندگان زیر اشیاء [زیر بدست آمد]:

وجه مبلغ پنجهزار و چهارصد ریال و یک قطعه عقیق که روی آن کنده شده یا رحمن و کل شیئی رحمن (نگین زردرنگ) و دفترچه سفید دارای جلد قهوه‌ای رنگ و یکعدد خودنویس شیفر و ۱۰ عدد کارت ویزیت بنام حاج علی رزم‌آرا، و کیف مشکی دارای چهار خانه، و یکعدد شانه گیره‌دار کوچک، و یکعدد کتابچه شماره تلفن نمایندگان مجلس و دفتر یادداشت سفید که ۵ برگ آن با قلم خودنویس نوشته شده و یکعدد یادداشت ماشین شده از طرف فروشندگان لوازم بدکی اتومبیل که زیر آن خطاب به رئیس شهربانی بروجرد نوشته شده، و کارت دعوت برای مجلس ختم شادروان آقای ابوالقاسم بهرامی که پشت آن یادداشت بنام اعضاء وزارت دارائی نوشته شده. دستکش چرمی زردرنگ یک جفت، دستمال سفید یک عدد و یادداشت ماشین شده مربوط به تشکیل مجلس ختم (سه سطر) دستمال کتان حاشیه‌دار یکعدد و یادداشت با اسم چند نفر که شخص اول با اسم آقای یونس وهاب‌زاده است و یکعدد کارت ویزیت با اسم حسین

<http://www.chebayadkard.com>

* صفحات ۱۴ و ۱۵ پرونده.

رازانهی و یادداشت مجلس شورای ملی بامضاء راجی که خون آلود می باشد و رمید چک بانک انگلیس در ایران و خاورمیانه بتاريخ ۲۹/۱۱/۱۸ به مبلغ ۳۹۶۰۰ ریال که این اشیاء و اوراق بوسیله آقای دکتر نبوی (یزشک نگهبان روز) و خانم سعیدی ناظمه فنی بخش جراحی که متعلق به شادروان جناب آقای رزم آراء بوده و در بازرسی از جیب های ملبوس مشارالیه با حضور آقای دادستان تهران بیرون آمده بود در حضور کلیه اعضاء کنندگان صورت مجلس در یک ... سفید گذارده و بسته شده و سپس در پاکت دیگری گذاشته و لاک و مهر گردید و مهر متعلق به بیمارستان سینا می باشد که نمونه آن زیر این صورت مجلس منعکس می باشد.

دکتر صدرالدین نبوی

بانو سعیدی (ناظمه بخش جراحی)

۲۹/۱۲/۱۶

۲۹/۱۲/۱۶

پاکت لاک و مهر شده نزد این جانب است و صورت مجلس با حضور این جانب تنظیم گردید.

دادستان ارتش

رئیس دایره سوم

سرتیپ صارم ۲۹/۱۲/۱۶

حیدرعلی اربابی ۲۹/۱۲/۱۶

دادستان تهران خستو

رئیس شعبه ۱۴ آگاهی

۲۹/۱۲/۱۶

فضل الله حقگو

اعتمادزاده

مهر بیمارستان

<http://www.chebayadkard.com>

صورت مجلس تحویل یک قبضه اسلحه هفت تیر بلژیکی به اداره آگاهی*

شیر و خورشید

وزارت کشور

شهربانی کل کشور

صورت مجلس

در ساعت ۱۲/۴۵ روز چهارشنبه ۲۹/۱۲/۱۶ در موقعیکه آقایان امضاء کنندگان زیر در دفتر ریاست اداره آگاهی مشغول بازجویی از آقای عبدالله موحد متهم به قتل جناب رزم آرا نخست وزیر بودند تیمسار مرتیپ دانشپور ریاست قسمت پلیس انتظامی با یک قبضه اسلحه سیستم هفت تیر بلژیکی (براونیک) که یک عدد پوکه فشنگ در نوله آن گیر کرده و قسمتی از نوک آن خارج شده بود ارائه دادند و یک پوکه فشنگ نیز ارائه و اظهار داشتند اسلحه مزبور متعلق به قاتل نخست وزیر می باشد که عیناً به مصطفی پازوکی مأمور دستگیری قاتل ارائه داده و پازوکی نامبرده گواهی نمود این اسلحه همان اسلحه است که پس از وقوع تیراندازی به نخست وزیر بلافاصله از دست عبدالله موحد قاتل گرفتیم.

سردادیار آگاهی زمانیان دادیار داسرا (ناخوانا)

امضاء

امضاء

رئیس اداره آگاهی - بهرامی باز پرس شعبه ۴ تهران مأمور اداره آگاهی
صفوی

امضاء ۲۹/۱۲/۱۶

امضاء ۲۹/۱۲/۱۶

کلانتر آگاهی

دادیار داسرای تهران

۲۹/۱۲/۱۶

رئیس اداره اول آگاهی

ویک امضاء ناخوانای دیگر

۲۹/۱۲/۱۶

گزارش کلانتری ۸ به اداره آگاهی پس از ترور رزم آرا*

شیر و خورشید
وزارت کشور
شهربانی کل کشور

۲۹/۱۲/۶۶

<http://www.chebayadkard.com>

گزارش ۱۲۸۲۱

گزارش ۱/۱۱۳۴

ریاست محترم اداره آگاهی

از ساعت ۹ صبح طبق آگهی مندرجه در روزنامه اطلاعات مجلس ترحیم مرحوم آیه الله آقای فیض از طرف دولت در مسجد سلطانی منعقد گردید. سرکار سرهنگ خطیب شهیدی - سرهنگ ۲ اعصاب - سرگرد نیکپور نیز در مسجد حاضر، ۵۰ نفر هم عده کمک از مرکز اعزام شده بود. کلانتری با افسران و عده راحت در داخل مسجد حاضر و گمارده شد، موقعی که آقای فلسفی ساعت ۱۱ در روی منبر، پس از برچیده شدن مجلس ختم از طرف آقای آیه الله بهبهانی مشغول وعظ بوده صدای شلیک سه تیر از داخل مسجد شاه شنیده شد، مشاهده گردید جناب آقای نخست وزیر به قریب ۸ یا ده قدم فاصله از دالان مسجد شاه که وارد صحن شده اند مورد اصابت گلوله واقع که با صورت روی زمین افتاده خون زیاد از محل اصابت گلوله روی زمین ریخته، مأمورین عبدالله ۲۹ ساله فرزند موحد شهرت رستگار اهل طهران که شغل خود را نجار و فعلاً بیکار و لامکان معرفی نموده بوسیله مأمورین انتظامی دستگیر، اسلحه کوچک او را که در دستش بوده و بوسیله آن تیراندازی نمود، سر پاسبان ۲ محمد بیات مأمور این کلانتری از دست مشارالیه گرفته، هم یک دانه هم از پوکه های فشنگ را پیدا کرده، اسلحه و پوکه

فشنگ را سرکار سرگرد محبوبین از سرپاسبان نامبرده دریافت نموده، فوراً تیمسار ریاست قسمت پلیس انتظامی به محل وقوع تشریف آورده و آقای نخست‌وزیر را به بیمارستان حمل نموده‌اند، در موقع دستگیری عبدالله نامبرده (سر) فریدون شهرت محمدی فرزند غلامحسین پاسبان کارآموز آموزشگاه پاسبانی و کمی دست چاپ اسمعیل پاسبان شماره ۱۳۶۳ مأمور نیروی احتیاط مجروح گردیده، در بازبینی بدنی عبدالله در کلانتری یک قبضه کارد دسته سیاه و یک جلد قرآن بغلی، و یک نوشته بعنوان (بهشت زیر سایه شمشیرهاست) بدست آمده است.

مشارالیه بوسیله ستوان ترکمن طبق دستور سرکار سرهنگ سعیدی معاون اداره کلانتری بریاست اداره آگاهی تحویل گردیده، توضیح آنکه برگ یافت شده در لای قرآن دارای عبارات عربی و فارسی می‌باشد که عیناً فرستاده می‌شود.

اینک ده برگ پرونده را که موقتاً در این موضوع تنظیم با تالیف طاهونی سرپاسبان ۳ در اداره کارآگاهی که خود را مأمور مراقبت جناب آقای نخست‌وزیر معرفی نموده و در آن موقع مأمورین او را به کلانتری آورده‌اند، با یک قبضه والتر شماره ۱۲۸۹۳ با جلد چرمی و خشاب و ۷ تیر فشنگ که سرپاسبان مذکور مدعی است متعلق به اوست و یک قبضه کارد و یک جلد کلام [الله] مجید کوچک، و یک برگ کاغذی که در جوف قرآن است (طبق صورت مجلس پیوست از جیب عبدالله منظور بدست آمده) اعزام و ارسال داشت.

از طرف کلانتری ۸ سرهنگ مهاجر، معاون سرگرد نوری شاد
مهر کلانتری ۸